

صدای تو

مانند آیه «والتین» صدای تو
پیچید در گلوئ فلسطین صدای تو
مانده‌ست تا همیشه تاریخ ماندگار
در حجم آن گلوله سنگین صدای تو
در قحطی عدالت این فصل بی‌بهار
گل داد با شکوفه خونین صدای تو
شلیک آن گلوله و... رقصید در فضا
مانند آفتاب نخستین صدای تو
شلیک آن گلوله و چرخید ناگهان
با سوزی از ترانه غمگین صدای تو
بعد از نزول گریه و باران تلخ مرگ
جاری شده‌ست از غم شیرین صدای تو

مریم سقاچونی

جاری‌ست تا همیشه تاریخ ماندگار
جاری‌ست از سپید خونین صدای تو

آهن و اهرم

آتش بیاورید که سرد است اینجا میان این همه هیزم
آتش بهانه‌ای است برای پرواز تا نهایت چندم
اینجا چقدر فاصله... ابهام، اینجا چقدر شهر غریب است
اینجا در این هجوم سیاهی، این جا میان این همه مردم
اینجا چقدر سرد و سکوت است تن پوش‌های بی‌رمقم کو؟
من مانده‌ام غریب‌تر از تو در قرن زرد سایه گندم
پیچیده است در نفس ما بوی هزار باره باروت
در این کویر خسته خدایا... گم گشته‌ام دوباره خدا... گم
چشمان شهر سیب و گلابی هم‌رنگ یک غروب غریب‌اند
بر چشم‌های شب‌زده انگار خشکیده است شوق تبسم
اینجا فقط ستاره داود در آسمان شهر هویدا است
شش گوشه خیالی آن است تکرار لحظه‌های تخاصم
در کوچه‌ها نوای غریبی است از جنس آه و شکوفه و نامم
در این شب بدون ستاره حتی نمانده شور تکلم
تکرار بی‌بهانه آدم، روزی هزار بار هیوطاند
از آسمان به سمت زمین است روزی هزار دانه گندم
دیشب دوباره دیر رسیدی ای کودک فلاخن و چغیه
باید برای ماه بخوانی از لحظه‌های سرخ تلاطم
با من بخوان ترانه امید در قحطی سعادت انسان
ای از تبار گریه و اندوه مظلوم عصر آهن و اهرم

کاظم حجازی

غنچه قدس

حدیث آه تو فرهاد منتشر شده است
و بغض؛ آیه فریاد منتشر شده است
بگو که این همه پیغام‌های دردآور
چگونه با قلم باد منتشر شده است
چگونه آن همه سنگ و چگونه آن همه اشک
در آن تلاطم بیداد منتشر شده است
و تازه فصل زمستان تمام شده، اما
هوای زخمی مرداد منتشر شده است
و فصل سوختن غاصبان غنچه قدس
در آتشی که در افتاد، منتشر شده است
قسم به حرمت آن چشم‌های زیتونی
پیام حضرت میعاد منتشر شده است.

سیده کریمه

ای ستاره تابنده

وطن خون می خواهد
و فلسطین زاده می شود
در میدانی بزرگ
و مرگ، واژه ناخرسند کتاب شهادت است
وطن خون می خواهد
و عشق، جان می گیرد
در رگ‌های درختان زیتون
و عشق، طراوت درخت انجیر است
به کرانه‌های غزه
ای قدس؛ ای ستاره تابنده!
ای آیت تمام حماسه‌ها
از ابراهیم تا محمد...

رجب افشکی

وطن خون می خواهد
و فلسطین زاده می شود.

نسل طوفان تبار

به قتل تبرها، خدایان سنگی کمر بسته‌اند
و صد گرگ وحشی به زخم کبوتر نظر بسته‌اند
بر آشفته زیتون زخواب زمستانی کهنه‌اش
که تقدیر این شاخه را در ازل با خطر بسته‌اند
چه می‌لرزد از تب، چه می‌خواهد امشب خدای یخی
از این نسل طوفان تباری که آتش به سر بسته‌اند
چه دارد به جز سنگ و فریادی از جنس خشمی غلیظ
چرا تا به دندان مسلح به رویش گذر بسته‌اند؟
چو موج از پی موج دیگر به پا می‌شود هر شهید
و مرغان دریا از این خطه بار سفر بسته‌اند.
خدایا خلیلی برآور، از این خون در خون شناور
که بت‌های سنگی به مرگ تبرها کمر بسته‌اند.

اسماعیل قیروری

در کوچه‌های سوره اسرا

خون تو با برگ‌های تشنه زیتون چه کرد
با تن زخمی چه کرد و با دل پر خون چه کرد
در شب بیت المقدس، لاله پاشید و گذشت
با زمین؛ با این تشنه‌های روزافزون چه کرد
قطره‌های خون تو مثل دم گرم مسیح
با دل حواریون، با صورت گلگون چه کرد
نوگل پرپر! بین گلبرگ‌های سرخ تو
در بهار نیمه جان این همه مجنون چه کرد
زخم تو در کوچه‌های سوره اسرا چه ریخت
داغ تو با پلک‌های رفته در جیحون چه کرد
میوه سرخ شکفته، از شکوه خون تو
زنده شد خاک فلسطین، ها! بین اکنون چه کرد

صالح محمدی امین

شب تنهایی

قسم بر آیه تطهیر توفانی شد احساسم
از این پس سرخ سرخم، روبرو با دشنه و داسم
صدایم کرده‌اند امشب مسلسل‌های پی‌در پی
چه خواهد شد خدایا شاخه‌های سبز گیلاس؟
نمی‌دانم چرا در غربت دیرینه باید ماند
کنار چادر آورگی پرپر شوم یا سم
شب تنهایی قدس است، پرچم را برافرازد
نمی‌بینید از زین بر زمین افتاد عباسم؟
اجابت کن مرا ای آسمان، تا صبح راهی نیست
هلا ای تیغ، بگسل سینه را از موج وسواسم

محمد حسین قاضی